

## فصلنامه علمی- پژوهشی **رهیافت**

سال یازدهم، شماره ۳۸، بهار ۱۳۹۶  
صفحه ۳ تا ۲۲

### تبیین تحول گفتمانی فرهنگ سیاسی: مطالعه موردی فرهنگ سیاسی ایران

غلامرضا خواجه سروی / دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی

r-khajehsarvi@yahoo.com

فیروزه رادفر / دکترای علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی  
**چکیده**

این مقاله، در چارچوب نظریه تحلیل گفتمان، در پی تبیین چیستی، چرایی و چگونگی تحول فرهنگ سیاسی به مثابه گفتمان برپایه مطالعه موردی فرهنگ سیاسی ایران است. به گونه‌ای که با نشان دادن ماهیت گفتمانی فرهنگ سیاسی، امکان‌پذیری تحول از یک فرهنگ سیاسی به فرهنگ سیاسی دیگر و تحول درونی آن و تکوین خرده فرهنگ‌های سیاسی، توضیح داده می‌شود. ادعا و استدلال آن است که فرهنگ سیاسی به مثابه گفتمان به دو صورت تحول «از» و تحول «در» دستخوش تغییر و تحول می‌شود. فرایندی که تنها با تلقی فرهنگ سیاسی به مثابه گفتمان ممکن و موجه می‌شود که در قالب رویکرهای نظری متعارف قابل تبیین نیست. بحث و بررسی این ادعا در سه قسمت صورت می‌گیرد. نخست، نظریه تحلیل گفتمان، به عنوان چارچوب نظری توضیح داده می‌شود. سپس، چیستی و ماهیت فرهنگ سیاسی به مثابه گفتمان تبیین می‌گردد. سرانجام، چرایی و چگونگی تحول «از» و تحول «در» فرهنگ سیاسی ایران برحسب تکوین خرده فرهنگ‌های سیاسی برآمده از خرده گفتمان‌های انقلاب اسلامی تحلیل می‌شود.

**کلیدواژه:** گفتمان، فرهنگ سیاسی، انقلاب اسلامی، هژمونی، دال، مدلول، تحول.

تاریخ تأیید ۱۳۹۶/۲/۱۷

تاریخ دریافت ۱۳۹۶/۱/۲۳

**مقدمه**

امکان و چگونگی تغییر و تحول فرهنگ سیاسی ایران یکی از مهم‌ترین موضوعات و مسائل جامعه‌شناسی سیاسی ایران به شمار می‌رود. به ویژه، تبیین رابطه و نسبت بین تحول انقلابی ناشی از وقوع انقلاب اسلامی ایران و فرهنگ سیاسی ایران ضرورت می‌یابد. زیرا، انقلاب اسلامی ایران، فراتر از یک تغییر و تحول سیاسی و اجتماعی، نوعی گفتمان سیاسی است که نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران در چارچوب آن تعریف و تکوین یافته است. مطالعه و تبیین اینکه هژمونیک شدن این گفتمان سیاسی و سپس استقرار نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران چه تأثیری بر فرهنگ سیاسی ایران داشته است، مسئله و موضوع بسیار مهمی است که مطالعه آن را ضروری می‌سازد. از این رو، پرسش اصلی آن است که: فرهنگ سیاسی ایران به مثابه گفتمان چرا و چگونه تغییر و تحول یافته است؟ پاسخ موقت، به عنوان فرضیه اصلی آن است که: «فرهنگ سیاسی ایران، در اثر حاکمیت گفتمان انقلاب اسلامی، به دو صورت تحول «از» و تحول «در» دستخوش تغییر و تحول شده است».

بحث و بررسی این ادعا در چهار قسمت صورت می‌گیرد. نخست، نظریه تحلیل گفتمان، به عنوان چارچوب نظری توضیح داده می‌شود. سپس، چیستی و ماهیت فرهنگ سیاسی به مثابه گفتمان تبیین می‌گردد. در ادامه چیستی و چگونگی تحول فرهنگ سیاسی به مثابه گفتمان واکاوی وی شود. سرانجام، چرایی و چگونگی تحول «از» و تحول «در» فرهنگ سیاسی ایران برحسب تکوین خرده فرهنگ‌های سیاسی برآمده از خرده گفتمان‌های انقلاب اسلامی تحلیل می‌شود.

**۱- چارچوب نظری: نظریه تحلیل گفتمان**

نظریه تحلیل گفتمان، که ریشه در زبان‌شناسی دارد، به تدریج تحول یافت و تحت عناوین تحلیل گفتمان ساختارگرا، نقش‌گرا و تحلیل گفتمان انتقادی بررسی شده است (فرکلاف، ۱۳۸۹: ۸-۱۱؛ سلطانی، ۱۳۸۳: ۱۵۵-۱۵۴). برپایه این نظریه، اشیاء و پدیده‌ها فقط از طریق گفتمان معنا دار شده و قابلیت فهم و شناخت پیدا می‌کنند. این گفتمان است که به واقعیت معنا می‌دهد. هویت‌ها و روابط اجتماعی نیز محصول زبان و گفتمان‌ها هستند و تغییر در گفتمان تغییر در جهان اجتماعی را بهمراه دارد (حسینی‌زاده، ۱۳۸۳: ۱۸۱).

هرچند زمان زیادی از طرح نظریه گفتمان نمی گذرد، تفسیرهای مختلفی از آن وجود دارد که در حوزه علوم سیاسی، ارنستو لاکلاو و شنتال موف با بسط نظریه فوکو و تلفیق مارکسیسم و ساختارگرایی مهم ترین نظریه گفتمانی را ارائه کرده اند. آن دو با عاریت گرفتن مفهوم قدرت از فوکو به گفتمان نیرویی پیش راننده بخشیدند. آنان معنی دار بودن اشیاء و اعمال را تنها با این شرط که جزء گفتمان باشند مطرح کرده اند و هیچ چیز را به خودی خود دارای هویت نمی دانند (سلطانی، ۱۳۸۳: ۱۵۶). به عبارت دیگر، هویت هر چیز صرفاً در شبکه هویت های دیگر که با هم مفصل بندی شده اند، پدید می آید، لذا هویت از این منظر ارتباطی است. از نظر لاکلاو و موف، تنها دریچه شناخت انسان به جهان گفتمان ها هستند و هر گفتمان به هر چیز در چارچوبی از نظام معانی، مفهومی خاص می بخشند. از این رو، یک فعل یا سخن در هر گفتمانی می تواند معانی خاص خود را داشته باشد؛ مثل کاربرد چاقو که در ازای کاربرد آن توسط پزشک یا انسان خلفکار بار معنایی متفاوت می گیرد (کسرای و پوزش شیرازی، ۱۳۸۸: ۳۴۲). در نهایت آنچه تحلیل گفتمانی لاکلاو و موف را از سایر نظریه های گفتمانی متمایز می کند، تسری گفتمان از حوزه فرهنگ و فلسفه به جامعه و سیاست است (حسینی زاده، ۱۳۸۳: ۱۹۴).

مهم ترین مفاهیم و مؤلفه های این نظریه عبارتند از: دال، مدلول، دال مرکزی، عنصر و وقته، ضدیت و غیریت، و هژمونی. دال عبارت است از مفاهیم، عبارات، اشخاص و هر آنچه انتزاعی و حقیقی است و در چارچوب یک گفتمان خاص، بر معانی خاص دلالت می کند. مدلول عبارت است از معنا و مصداقی که دال بر آن دلالت دارد. به عبارت دیگر، مدلول یک نشانه است که ما با دیدن آن، دال مورد نظر برایمان معنا می شود. لاکلاو و موف، همانند دریدا، بر این عقیده اند که رابطه بین دال و مدلول ثابت نیست، بدین معنی که دال ها، مدلول هایشان را در زمان کاربرد پیدا می کنند. یعنی در شرایط مختلف مدلول هایی که به یک دال نسبت داده می شود می تواند متفاوت باشد. دال مرکزی عبارت است از نقطه کانونی گفتمان که تمامی دال ها حول آن جمع می شوند. در واقع، جاذبه معنایی دال مرکزی است که سبب می شود بقیه دال ها در حوزه آن باقی بمانند (کسرای و پوزش شیرازی، ۱۳۸۸: ۳۴۳). عنصر، عبارت است از دال های شناوری که هنوز در یک گفتمان

خاص تثبیت نشده‌اند. منظور از وقته نیز دال‌هایی است که حول دال مرکزی جمع شده و در یک گفتمان تثبیت شده‌اند. پس یک گفتمان تلاشی است برای تبدیل عناصر به وقته‌ها (کسرای و پوزش شیرازی، ۱۳۸۸: ۳۴۶-۳۴۵).

ضدیت یا غیریت یکی دیگر از مفاهیم مهم نظریه لاکلاو و موف است. مفهوم شکل‌گیری یک گفتمان در ضدیت با گفتمان‌های دیگر انجام می‌شود. به عبارتی، زمانی یک گفتمان هویت پیدا می‌کند که در تعارض با گفتمان‌های دیگر شکل گرفته باشد. لذا گفتمان‌ها پیوسته برای هویت یافتن، غیریت‌سازی می‌کنند (سلطانی، ۱۳۸۳: ۱۷۰-۱۵۶). در صورتی که یک گفتمان بتواند برای یک دال معنایی در نظر گیرد و این معنا در جامعه مورد اجماع واقع شود، این گفتمان هژمونیک می‌شود. از این رو، هژمونی به این معنا است که کدام نیروی سیاسی درباره شکل‌های مسلط رفتاری در جامعه تصمیم خواهد گرفت. لذا، لاکلاو و موف به این نتیجه می‌رسند که هویتی که به کارگزاران اجتماعی داده می‌شود، تنها با مفصل‌بندی در درون یک صورت‌بندی هژمونیک به دست می‌آید و هیچ ثبات و عینیتی ندارد. فرآیند هژمونی و صورت‌بندی هژمونیک موقتی است و هیچ‌گاه به تثبیت نهایی نمی‌رسد (حقیقت، ۱۳۸۷: ۵۳۶).

## ۲- فرهنگ سیاسی به مثابه گفتمان

رهیافت‌های نظری مختلف در سطوح خرد، کلان یا تلفیق این دو، فرهنگ سیاسی را به معنای متفاوتی تلقی، تعریف و تبیین می‌کنند. رهیافت‌هایی که براساس آنها فرهنگ سیاسی، از جمله فرهنگ سیاسی ایران، تعریف و تحلیل می‌شود را می‌توان در پنج دسته تقسیم و تلخیص کرد: رهیافت روانشناختی، رهیافت منش‌شناسی فلسفی، رهیافت اجتماعی، رهیافت تاریخی و رهیافت فرهنگ‌شناختی (Williams, 1998: 48-56؛ فولر، ۱۳۷۳: ۲-۳؛ غنی‌نژاد، ۱۳۷۱: ۴۱-۳۷؛ کشاورز، ۱۳۷۵: ۱۹۹-۱۷۲؛ ربانی و شایگان فرد، ۱۳۸۹: ۱۲۸-۱۲۴). اما در قالب هیچ یک از این رهیافت‌ها نمی‌توان تحول درونی فرهنگ سیاسی را توضیح داد. از این رو، نظریه‌ای لازم است که این تحول را بتوان در قالب آن تبیین کرد. نظریه تحلیل انتقادی گفتمان به خوبی این چارچوب نظری را فراهم می‌سازد.

بر پایه نظریه تحلیل گفتمان، فرهنگ سیاسی به مثابه یک گفتمان تلقی و تعریف می‌شود. در چارچوب نظریه گفتمان لاکلا و موف فرهنگ سیاسی به مثابه گفتمان، یک نظام باز و پویا است که دائماً در حال شدن و تغییر و تحول می‌باشد. توضیح این انگاشت و برداشت از فرهنگ سیاسی مبتنی بر رهیافت پساساختارگرایی در مطالعات سیاسی و فرهنگی است که با دیدگاه کارگزارمحور و ساختارگرا تفاوت و تمایز دارد. ساختارگرایی معنا را اتفاقی و رابطه‌ای می‌داند که در چارچوب ساختار زبان به معنای قواعد و مقررات زبانی می‌داند، ولی ساختار خود زبان را ثابت فرض می‌کند؛ در حالی که پساساختارگرایی ساختار زبان را نیز متغیر و متحول می‌داند. دیدگاه کارگزار محور نیز فرهنگ سیاسی را معلول کنش کارگزاران می‌داند که فارغ از تاثیرات ساختاری به تولید و بازتولید آن می‌پردازند. بر اساس، نظریه گفتمان فوکو، مبنی بر رابطه بین قدرت و گفتمان و زبان، فرهنگ سیاسی در چارچوب روابط قدرت تشکل و تعین می‌یابد.

فرهنگ سیاسی، به مثابه گفتمان، یک نظام معنایی و دلالت از مجموعه‌ای از عناصر منفرد و خرد تشکیل شده است. این عناصر و مؤلفه‌های خرد بر پایه مفصل بندی خاصی در رابطه و همنشینی با یکدیگر یک نظام معنایی به عنوان فرهنگ سیاسی را قوام می‌بخشند. از این رو، عناصر و دال‌های تشکیل دهنده فرهنگ سیاسی ممکن است در دو گفتمان مختلف و متمایز مشترک باشند، ولی معنا و مدلول آنها در اثر مفصل بندی متفاوت از یکدیگر فرق می‌کند.

در رهیافت گفتمانی توضیح داده می‌شود که چگونه خرده فرهنگ‌های سیاسی یا به عبارت دقیق تر مقررات و عناصر منفرد فرهنگ سیاسی در یک تعامل و همنشینی پویا کلیت واحدی به معنای فرهنگ سیاسی غالب را شکل می‌دهند. به گونه‌ای که فرهنگ سیاسی در یک فرایند مفصل بندی و معنایابی مفردات فرهنگی تکوین می‌یابد. نظریه تحلیل گفتمان، چگونگی بر ساخته شدن فرهنگ سیاسی و سپس تغییر و تحول آن در اثر مفصل بندی عناصر خرد فرهنگی را تبیین می‌کند. چگونه فرهنگ سیاسی به عنوان یک واقعیت و پدیده اجتماعی — سیاسی از طریق همنشینی دال‌ها و معنایابی آنها تکوین می‌یابد. نقش کنشگران اجتماعی یا همان سوژه‌ها نیز در قوام و دوام فرهنگ سیاسی بدین صورت است که در اثر

شکل گیری بینادذهنیت ناشی از ذهنیت کنشگران، فرهنگ سیاسی به عنوان یک واقعیت اجتماعی تکوین می یابد و با عمل به آنها تداوم می یابد (برای مطالعه بیشتر رک: عاملی و حاضری، ۱۳۸۶: ۱۰-۹). از این رو، همان گونه که استفن فوش (2: Fuchs, 1999) استدلال می کند، همه فرهنگ ها به صورت اجتماعی بر ساخته می شوند.

بنابراین، آنچه تحلیل گفتمانی فرهنگ سیاسی را متمایز می کند، مطالعه آن بر مبنای تعامل بین زبان، معنا و قدرت است. فرهنگ سیاسی عموماً و عمدتاً با مسائل و پرسش های معانی مشترک سروکار دارد. به گونه ای که وقتی گفته می شود دو نفر به یک فرهنگ سیاسی تعلق دارند بدان معناست که آنها جهان سیاست را تقریباً مانند هم تفسیر می کنند و به صورت یکسان می توانند خود، افکار و ادراکات شان درباره آن را اظهار و بیان کرده و همدیگر را درک و فهم کنند. از این رو، فرهنگ سیاسی بستگی به آن دارد که کسانی که در آن، مشارکت دارند، چگونه آنچه در اطرافشان هست را تفسیر می کنند و جهان سیاست را به صورت مشابهی درک می کنند.

معانی مشترک فرهنگ سیاسی دقیقاً در خارج وجود ندارند که ما آنها را فراچنگ آوریم، بلکه آنها محصول کردارها و رویه های دلالت کننده (Signifying) و به ویژه زبان هستند. زبان و گفتمان بژه های مادی و رویه ها و کردارهای اجتماعی و سیاسی را معنادار و ملموس می سازند. زبان و گفتمان تعیین می کنند که کدام معنا می تواند یا نمی تواند تحت شرایط مشخص و معینی توسط سوژه ها به کار گرفته شود. فهم فرهنگ سیاسی عبارت است از فهم اینکه چگونه معنا از طریق کردارها و رویه های دلالت کننده زبان در چارچوب بسترها و بافتارهای مادی و نهادی به صورت نمادین تولید می شود. فرهنگ سیاسی اصولاً به صورت رویه ها و کردارهای دلالت کننده بازنمایی، تعریف و تلقی می شود.

رهیافت کارگزارمحور، فرهنگ سیاسی را تولید شده و محصول کنش کارگزاران سیاسی فعال می داند. این رویافت در مقابل رویکردی قرار می گیرد که فرهنگ سیاسی را برحسب نظام های دلالت تلقی و تعریف می کند. ساختارگرایی، در مقابل دیدگاه کارگزار محور، نقش کارگزاران در فرهنگ سیاسی را ناچیز دانسته و نادیده می گیرد. از منظر ساختارگرایی، رویه ها و کردارهای دلالت گر، به عنوان برآیند و نتیجه ساختارها یا قواعد و

مقررات قابل پیش‌بینی که خارج از هر شخص و فردی قرار دارند، معانی را تولید می‌کنند. عموماً، ساختارگرایی ماهیت همزکانی دارد که ساختارهای روابط و مناسبات را در یک لحظه خاص تحلیل می‌کند. از این رو، ساختارگرایی، بر خاص‌بودگی فرهنگ سیاسی و تقلیل‌ناپذیری آن به پدیده دیگر تأکید می‌کند، فرهنگ سیاسی شبیه زبان است.

از نظر ساختارگرایان معنا از طریق قواعد و مقرراتی که زبان را سازمان و سامان می‌بخشد تولید می‌شود تا توسط مردم در زندگی روزمره. از نظر سوسور، معنا یک قاعده، مقرر و قرارداد اجتماعی است که به وسیله کردارهای دلالت تولید می‌شود که روابط میان نشانه‌ها را سازمان می‌دهد. در چارچوب ساختارگرایی، رابطه ثابت و دایمی بین دال و مدلول برقرار نیست؛ بلکه تنظیم رابطه بین این دو دلخواهانه است؛ یعنی معنا به لحاظ زمانی و مکانی و تاریخی خاص است. رابطه بین دال و مدلول از طریق قواعد و قراردادهای اجتماعی برقرار و استمرار می‌یابد (Barker and Galasinki, 2001:3-4).

تلقی و تعریف نظریه گفتمان از زبان، گفتمان و فرهنگ سیاسی از هر دو رهیافت کارگزارمحور و ساختارگرا متفاوت و متمایز است. در چارچوب گفتمانی، فرهنگ سیاسی که رهیافت کارگزارمحور تجربه زیسته شده می‌نامد، خود زمینه مند و زمینه‌پرورده است. فراساختارگرایان ایده و مفهوم ساختارهای ثابت زبان را نقد و واسازی می‌کنند. از نظر آنان معنایی ثابت است. به گونه‌ای که کلمات معانی عام و جهانشمول نداشته و به اشیایی ارجاع نمی‌دهند که کیفیات ذاتی دارند، هیچ معنای تثبیت شده خاص پیش از وقوع هرگونه تفکر دیگر وجود ندارد؛ هیچ معنایی خارج از بازنمایی وجود ندارد؛ هیچ معنای اصلی و اصیلی و رای نشانه‌ها و دال‌ها وجود ندارد. این امر به معنای بازنمایی گرافیکی است (Derrida, 1976: 50). ما نمی‌توانیم بدون دال‌ها راجع به دانش، حقیقت و فرهنگ سیاسی فکر کنیم. به نظر دریدا، از آنجا که معنا از طریق بازی دال‌ها تولید می‌شود و نه از طریق ارجاع به یک جهان عینی مستقل، هرگز نمی‌تواند ثابت و تثبیت شده باشد. واژگان معانی متعددی را حمل می‌کنند. معنای دال‌ها هرگز نمی‌تواند عین یک هویت ثابت و تثبیت شده‌ای باشد که کلمه به آن ارجاع می‌دهد.

نقد لاکلاو و موف بر جوهر گرایی، مبنای گرایی و تقلیل گرایی مارکسیسم نیز متأثر و مبتنی بر آرا دریدا است. آنان استدلال می کنند که امر اجتماعی و سیاسی را نباید به صورت یک کلیت و تمامیت در نظر گرفت. بلکه امر اجتماعی و سیاسی یک مجموعه از عناصری است که به صورت اتفاقی در کنار هم مفصل بندی شده اند. امر اجتماعی متضمن نقاط متکثر قدرت و ضدیت است تا اینکه به صورت منسجم حول منازعه طبقاتی باشد که مارکسیسم ادعا می کند. عرصه پیچیده اشکال متعدد قدرت، سلطه و ضدیت را نمی توان به یکی از تعارضات اجتماعی و سیاسی فرو کاست.

در نظریه گفتمان، اندیشه فوکو نیز برای تبیین فرهنگ سیاسی کاربرد گسترده ای دارد. آراء فوکو برای درک و فهم اینکه چگونه نظم اجتماعی و سیاسی به وسیله گفتمان های قدرت ساخته می شود که سوژه ها را تولید می کنند که خود را با آن وفق می دهند، آن را قوام می بخشند و باز تولید می کنند به کار بسته می شود. وی توجه تحلیل گر گفتمان را به مسئله و موضوع قدرت و توزیع آن از طریق جهان اجتماعی جلب می کند. فوکو مفهوم حکومت مندی را به کار می برد تا چگونگی تکوین و تداوم نظم اجتماعی و سیاسی از طریق گفتمان های قدرت را تبیین کند (Foucault, 1991: 87-104). حکومت مندی به معنای هدایت و کنترل جوامع است که به وسیله آن یک جمعیتی موضوع رژیم های بوروکراتیک و شیوه های نظم قرار می گیرد. این فرایند شامل شیوه های انتظام و نظم بخشی می شود که از طریق آموزش، رفرم اجتماعی، جرم شناسی و جمعیت شناسی اعمال می شود که در چارچوب آن جمعیت در قالب گروه های قابل مدیریت تقسیم بندی می شود.

مفهوم حکومت مندی تأکید می کند که فرایندهای انتظام و نظم بخشی اجتماعی بر بالای سر افراد یا علیه آنها قرار ندارند، بلکه قوام دهنده شیوه های خودانعکاسی رفتار، صلاحیت های اخلاقی و جنبش های اجتماعی هستند. فرهنگ سیاسی در این خوانش بر پایه حکومت مندی قابل درک و فهم است. زیرا، روابط و مناسبات فرهنگ و قدرت ویژگی برجسته جوامع مدرن است. این امر کمک می کند تا فرهنگ سیاسی را به گونه ای درک کرد که به صورت حکومت مندانه سازمان یافته و ساخته می شود (Benett, 1998: 61).

لذا فرهنگ سیاسی در چارچوب و بخشی از فناوری های فرهنگی است که زندگی اجتماعی و سیاسی و پیرو آن رفتار انسانی را سازمان داده و شکل می دهد. فناوری فرهنگی بخشی و جزئی از ماشین ساختارهای نهادی و سازمانی است که شکل ها و صورت بندی های

خاص قدرت و دانش را تولید می‌کند. فرهنگ سیاسی صرفاً موضوع بازنمایی و آگاهی نیست، بلکه رویه‌ها و کردارهای نهادی، رویه‌ها و روال‌های اداری و ترتیبات قضایی است. گفتمان، شکلی از قدرت است که به کار می‌رود تا کنش‌های افراد یا گروه‌ها را توجیه کند و پیامدهای خاصی برای مناسبات و روابط قدرت دارد. بدین ترتیب، گفتمان در مقابل و متضاد حقیقت نیست. گفتمان‌ها ساختارهای دلالت هستند که روابط اجتماعی و مناسبات سیاسی را در و از طریق قدرت قوام می‌بخشند. پس، نقش مفهوم قدرت در تحلیل انتقادی گفتمان و مطالعات فرهنگی مشترک است. قدرت صرفاً و تنها چسبی نیست که امر اجتماعی را کنار هم نگه می‌دارد، یا قوه قهریه نیست که یک دسته از مردم را تحت انقیاد دیگری قرار می‌دهد؛ بلکه قدرت، افزون بر این، فرایندهایی است که هرگونه کنش اجتماعی و سیاسی را تولید و مقدور می‌سازد. از این رو، قدرت در عین حالی که قطعاً محدودکننده است، مقدور ساز نیز می‌باشد (Barker and Galasinki, 2001:13-25).

در چارچوب نظریه گفتمان، فرهنگ سیاسی در ماتریس قدرت و زبان تکوین می‌یابد. به گونه‌ای که فرهنگ سیاسی به عنوان یک گفتمان و نظام معنایی خود در قالب گفتمان فراگیرتر سیاسی-اجتماعی تولید و بازتولید شده تداوم یافته و دستخوش و تغییر و تحول می‌گردد. این تلقی گفتمانی، امکان تبیین تغییر و تحول درونی آن را فراهم می‌سازد. فرایندی که در رهیافت‌های نظری کارگزار محور و ساختارگرا نمی‌توان بخوبی توضیح داد.

### ۳- تغییر و تحول فرهنگ سیاسی

یکی از مهم‌ترین قابلیت‌ها و مزیت‌های نظریه تحلیل گفتمان توضیح ماهیت و فرآیند تغییر و تحول فرهنگ سیاسی به عنوان یک گفتمان و نظام معنایی است. چون گفتمان‌ها نیز خود حاصل مفصل‌بندی هویت‌های زبانی متمایز و سیال، یا آنچه ویتگنشتاین بازی زبانی می‌خواند، هستند. پس مجموعه‌ای به نام گفتمان مستمراً مشمول و موضوع عدم ثبات و صیرورت شکلی و ماهوی است. تغییر و تحول گفتمانی به دو صورت تحول «از» و تحول «در» گفتمان تجلی می‌یابد. در نظریه گفتمان لاکلاو و موف تغییر و تحول گفتمانی در اثر ضدیت و تنازع گفتمانی بین گفتمان‌ها در میدان گفتمانی رخ می‌دهد. چون اولاً، گفتمان ماهیتی تکوین دهنده و قوام بخش دارد؛ ثانیاً، از آنجا که هیچ چیزی خارج و ورای گفتمان وجود ندارد امر اجتماعی و سیاسی نیز گفتمانی هستند. ثالثاً، رابطه وثیقی بین قدرت و گفتمان و پیرو آن بین روابط قدرت زمینه‌ای و مفصل‌بندی‌های گفتمانی وجود دارد.

در این نظریه، گفتمان ناشی از مفصل بندی جدید است. چون گفتمان یک کلیت ساختارمند و سازمان یافته ناشی از مفصل بندی است. یک نظام موجودیت‌ها و هویت‌های افتراقی و تفاضلی عینیت اجتماعی را از میان امکان‌های بی نهایت قوام و سازمان می‌دهد. این میدان عبارت است از عرصه گفتمانی. یک افق تکوینی و قوام بخش از بودن که در قالب آن گفتمان‌های مشخص مفصل بندی می‌شوند. عینیت اجتماعی یک امر گفتمانی است که بر مفصل بندی‌های انضمامی مبتنی است که ضرورت دارد. عینیت اجتماعی یک امر سیاسی است. به گونه‌ای که امر سیاسی نسبت به امر اجتماعی پیشینی است. چون امر اجتماعی همیشه از قبل به صورت سیاسی نهادی شده و حاصل تصمیم‌های سیاسی پیشین است. از این رو، تغییر گفتمانی اتفاقی است ولی اختیاری و دلخواهانه نیست. چون ارتباط نزدیکی بین قدرت و گفتمان وجود دارد. به طوری که گفتمان وابسته به روابط قدرت زمینه‌ای است که بعضی از مفصل بندی‌ها را ممکن و محتمل تر و برخی دیگر را ناممکن و نامحتمل تر می‌سازد (Laclau and Mouffe, 2001: 111-125).

همچنین در سطحی دیگر، در اثر بی قراری گفتمانی و از جا کنده‌گی دال‌ها زمینه برای هژمونی گفتمان رقیب و سپس جابجایی گفتمانی فراهم می‌شود. این تغییر و تحول گفتمانی تحول «از» گفتمانی به گفتمان دیگر می‌باشد. برای نمونه، ظهور و هژمونی گفتمان اسلامی و به حاشیه رفتن و افول گفتمان پهلویسم در صحنه سیاسی ایران مصداق بارز تحول «از» گفتمان است. افزون بر این، از آنجا که گفتمان یک نظام معنایی باز و پویایی است همواره در سیورورت و سیالیت بسر می‌برد که در اثر آن تحول «در» گفتمان رخ می‌دهد. در قالب نظریه رابطه‌ای گفتمان، ساختار معنا تاریخی و حدودی است و به صورت بسته و محدود قابل تصور نمی‌باشد. از این رو، در گذر زمان دستخوش تغییر و تحول می‌شود. از طرف دیگر، عناصر متشکله گفتمان نیز به صورت مستقل و مجزا قابل درک نیستند. این دو متقابلاً یکدیگر را قوام بخشیده و تعریف می‌کنند.

در نظریه انتقادی گفتمان فرکلاف، از یک سو، مانند نظریه لاکلا و موف، نقش تکوین دهنده گفتمان به جهان اجتماعی تأیید و مورد تأکید قرار می‌گیرد. اما، از سوی دیگر، بر خلاف نظر لاکلا و موف، گفتمان تنها بخشی از امر اجتماعی و یکی از ابعاد هر رویه و کردار اجتماعی است. هر گفتمانی، بواسطه اینکه حاملان و عاملان، آن را بر معانی تثبیت شده استوار می‌سازند، بر ساختارهای گفتمانی پیشین ابتناء می‌یابد. این امر در قالب

مفهوم بینامتنیت طرح و تبیین می‌گردد. بینامتنیت بدان معنا است که چگونه یک متن منفرد بر عناصر و عبارات یک متن دیگر استوار می‌گردد. هر گفتمانی بر پایه عناصر و مولفه‌های گفتمان دیگری تکوین می‌یابد؛ به گونه‌ای که در اثر چگونگی ترکیب عناصر مختلف از گفتمان‌های مختلف گفتمان جدیدی شکل می‌گیرد؛ بر پایه بینامتنیت هم می‌توان بازتولید گفتمان‌ها را تحقیق و تبیین کرد که در آن عناصر جدیدی ارائه نمی‌شود و هم تغییر و تحول گفتمانی که در اثر ترکیب‌های جدید گفتمان حاصل می‌شود. همچنین در اثر تغییر و تحول امر اجتماعی و رویه‌های اجتماعی برون گفتمانی گفتمان نیز دستخوش تغییر و تحول می‌شود (Jorgensen & Phillips, 2002: 6-7).

در چارچوب نظریه گفتمان فوکو، که گفتمان متشکل از گزاره‌های به هم پیوسته‌ای است، در اثر تغییر و تحول آنها گفتمان نیز تغییر می‌کند. براساس آموزه‌های فوکو، یکی از ویژگی‌های گفتمان این است که همه تغییرات آن لزوماً و ضرورتاً، تغییرات همه جانبه و بنیادی نیست. چون بعضی از عناصر گفتمان در مقایسه با عناصر دیگر استمرار و ثبات بیشتری دارند و به سادگی دستخوش تغییر و تحول نمی‌شوند، و بعضی دیگر از قابلیت تغییرپذیری زیادتری برخوردارند.

به علت سلسله مراتب درونی که در انتظامات بیانی وجود دارد، مفاهیم و گزاره‌ها به صورت سلسله مراتبی به هم مرتبط می‌شوند و در سطوح مختلفی قرار می‌گیرند. در حقیقت، آنها در یک ساختار سلسله مراتبی منظمی آرایش می‌گیرند که بسته به جایگاهی که به خود اختصاص می‌دهند، ارزش و اهمیت متفاوتی می‌یابند. در این آرایش درخت‌گونه، اصول و عناصر کانونی در لایه‌های زیرین قرار می‌گیرند که تغییر و تحول آنها، تحولات زیربنایی را در گفتمان باعث می‌گردد. بعضی دیگر از عناصر و دقایق، در سطوح بالایی ساختار قرار می‌گیرند که ماهیتی ملموس و واقعی‌تری دارند. گزاره‌هایی نیز حد واسط این دو دسته از مفاهیم و عناصر قرار می‌گیرند. بنابراین، می‌توان یک نمودار «درخت اشتقاقی یا استنتاجی» برای گفتمان ترسیم کرد، که در ریشه آن احکام یا گزاره‌های حاکم قرار می‌گیرند و گزاره‌ها و مفاهیم دیگر در سطوح و لایه‌های بالایی، از آنها نشأت می‌گیرند. در نتیجه تغییر و تحول ممکن است که در هر یک از این سطوح و لایه‌ها صورت بگیرد.

بر اساس مدل درخت گفتمانی، استخراج شده از آراء و اندیشه‌های فوکو، تغییر «از» گفتمان به معنای دگرگونی و دگردیسی بنیادین، فراگیر و ماهوی است که در اثر تغییر در اصول حاکمه یک گفتمان حادث می‌شود. به عبارت دیگر، اگر هسته مرکزی و احکام ریشه‌ای گفتمان زائل، دگرگون یا منسوخ شوند، تحول «از» گفتمان رخ می‌دهد. اما همه تغییرات در گفتمان همه جانبه و ماهوی نیستند. بلکه ممکن است گزاره‌ها و مفاهیم فرعی در سطوح بالایی متحول گردند، بدون اینکه اصول حاکم و بنیادین را دستخوش تغییر نمایند. اگر تغییرات در مفاهیم و عناصری که فرع بر اصول حاکمه هستند، به وقوع پیوندد، در این صورت، تغییر «در» گفتمان واقع می‌شود و تحول درون گفتمانی شکل می‌گیرد. بنابراین، تغییرات گفتمانی از عمق و گستردگی یکسانی برخوردار نیستند و به یک میزان آن را متحول نمی‌سازند. تنها زمانی یک گفتمان جای خود را به گفتمان دیگری می‌دهد که اصول حاکمه آن به کلی تغییر کند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۳: ۲۵-۲۰).

بر اساس مشترکات هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی این رهیافت‌های سه‌گانه، امکان ترکیب و تلفیق روشمند تبیینات تغییر و تحول گفتمانی در آنها وجود دارد. از این رو، تغییر و تحول گفتمانی را می‌توان بر اساس تغییر و تحول عوامل درون گفتمانی و برون گفتمانی، اعم از مادی و غیرمادی و ساختاری و کارگزاری، تبیین کرد. به گونه‌ای که برابند این تغییر و تحولات باعث تغییر و تحول «از» و «در» گفتمان می‌شود. همانگونه که تغییر و تحولات گفتمانی موجب تغییر و تحولات غیر گفتمانی در عرصه اجتماعی و سیاسی می‌گردد. چون، نوعی قوام بخشی متقابل بین نیروها و عوامل غیر گفتمانی و گفتمانی در این دو عرصه برقرار است.

#### ۴- تحول فرهنگ سیاسی ایران

در مورد تغییر و تحول در فرهنگ سیاسی ایران در اثر حاکمیت گفتمان انقلاب اسلامی و در نظام جمهوری اسلامی ایران، دو دیدگاه متفاوت و متعارض وجود دارد. دیدگاه غالب بر این باور است که فرهنگ سیاسی ایران قبل و بعد از انقلاب اسلامی و سپس در نظام جمهوری اسلامی ایران تغییر و تحول نداشته است. این ادعا بدین معناست که وقوع انقلاب اسلامی و تکوین و هژمونی گفتمان انقلاب اسلامی تأثیری بر فرهنگ سیاسی ایران نداشته و عناصر متشکله فرهنگ سیاسی قبل و بعد از انقلاب اسلامی و سپس در نظام جمهوری اسلامی ایران به صورت ثابت استمرار یافته است (برای نمونه رک: Farhang, 1992: vii).

1). دیدگاه دوم، برعکس، بر این باور است که وقوع انقلاب اسلامی به عنوان انقلابی بزرگ که تغییرات اساسی و بنیادین را در ساختار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران به وجود آورد و سپس هژمونی گفتمان انقلاب اسلامی، عناصر فرهنگ سیاسی ایران را تحت تأثیر قرار داده که در نظام جمهوری اسلامی ایران دسوخوش تغییر و تحول شده است.

این اختلاف نظر ناشی از ماهیت، چیستی و چگونگی تغییر و تحول فرهنگ سیاسی به طور عام است. دیدگاهی که قائل به تداوم فرهنگ سیاسی ایران است، تحول و تغییر آن را برحسب دگرگونی ماهوی و بنیادی تعریف می کند. به گونه ای که فرهنگ سیاسی در صورتی تغییر می کند که عناصر و مولفه های مقوم آن به طور کلی متحول گردد. به زعم آنان، از آنجا که عناصر ماهوی فرهنگ سیاسی ایران قبل و بعد از انقلاب اسلامی تغییر نکرده پس تداوم داشته است. در مقابل این دیدگاه، استدلال می شود که تحول ماهوی بر مبنای تداوم یا تغییر عناصر بنیادی تنها یک نوع تحول فرهنگ سیاسی است که تحول «از» فرهنگ سیاسی نامیده می شود. تحول «در» فرهنگ سیاسی که بر پایه تغییر و تحول معنا و مدلول عناصر فرهنگ سیاسی تعریف و تأمین می شود، نوع دیگر تحول و تغییر است. این نوع تحول تنها در صورت تلقی فرهنگ سیاسی به مثابه گفتمان ممکن و موجه می شود که در قالب رهیافت های متعارف قابل تبیین نیست.

بنابراین، بر پایه تلقی فرهنگ سیاسی به مثابه گفتمان، فرهنگ سیاسی ایران هر دو فرایند تحول «از» و «در» را تجربه کرده است. جایگزینی فرهنگ سیاسی پهلوی با فرهنگ سیاسی جمهوری اسلامی، تحول «از» است که ناشی از افول گفتمان پهلوی و هژمونیک شدن گفتمان انقلاب اسلامی است. چون همبستگی مثبت و رابطه قوام بخش متقابل بین گفتمان سیاسی غالب و فرهنگ سیاسی برآمده از آن وجود دارد. از این رو، برای تعیین و تبیین تحول فرهنگ سیاسی ایران در دوره قبل و بعد از استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران، نخست باید چیستی و چگونگی تحول «از» گفتمان پهلوی به گفتمان انقلاب اسلامی یا اسلام گرا را توضیح داد. واکاوی تحول «در» فرهنگ سیاسی جمهوری اسلامی نیز مستلزم توضیح تحول «در» گفتمان انقلاب اسلامی یا اسلام گرا در قالب تکوین خرده فرهنگ های سیاسی در درون آن است.

گفتمان پهلوی از عناصر و دقایق مشخص و معینی تکوین یافته است؛ از نظر محمد رضا تاجیک، دقایق و مولفه های سازنده این گفتمان عبارتند از: شوونیسم، ناسیونالیسم افراطی،

شبه مدرنیسم یا مدرنیسم کاذب (غربگرایی) و سکولاریسم (تاجیک، ۱۳۷۷: ۸۵). نگارندگان بر این باور است که افزون بر این سه عنصر، چهارمین عنصر و دقیقه قوام بخش گفتمان پهلوی میلیتاریسم است. این عناصر و دقائق اگرچه در طول حاکمیت سلسله پهلوی دارای فراز و فرود بوده است اما این گفتمان را از منزلت هژمونیک خارج نکرده و این دالها به رغم این فراز و فرود همچنان حول دال شاه و سلطنت به عنوان دال مرکزی گفتمان پهلوی باقی مانده و مفصل بندی شده اند.

شوونیسم یا ناسیونالیسم ایرانی افراطی در تصویری رمانتیک از گذشته ایران و هویت ایرانی و عدم در نظر گرفتن واقعیت‌های تاریخی، آداب و رسوم و سنن ارزشمند ایرانی اسلامی خلاصه می‌شد. شبه مدرنیسم غربگرا در تجددگرایی و نوسازی نه به منظور شکوفایی اندیشه و فرهنگ بلکه به منظور تقلید از رفتار تجددآبانه و تغییر در ظاهر و دوری از سنت‌های دینی حاکم بر جامعه ایران تجلی یافت. تجددگرایی به همراه شوونیسم در عصر پهلوی دوم زمینه‌های مخالفت با مذهب و روحانیت و دروی از اسلام را فراهم کرده و سبب غلبه سکولاریسم شد (تاجیک، ۱۳۷۷: ۸۶). در نهایت میلیتاریسم و توسعه ساختار نظامی به عنوان زمینه ساز توسعه سیاسی و اقتصادی ایران را به یک پادگان نظامی تبدیل کرد (بیگدلی، ۱۳۸۵: ۴۱-۳۱).

هر گفتمان سیاسی در جامعه، اعم از گفتمان هژمون و پادگفتمان‌های آن، فرهنگ سیاسی متناظر با خود را تولید، تثبیت و باز تولید می‌کند. از این رو، فرهنگ سیاسی متناظر با گفتمان پهلوی در دو سطح رسمی و غیررسمی شکل گرفت. در سطح رسمی، مولفه‌های اصلی و بنیادین فرهنگ سیاسی دولتی عبارتند از: ۱- شاه محوری تحت تأثیر باستان گرایی افراطی ۲- اقتدارگرایی و استبداد که ریشه در اوتورتیانیسم و میلیتاریسم گفتمان پهلوی دارد ۳- عدم امنیت و بی اعتمادی سیاسی که نتیجه عدم وجود شایسته سالاری است ۴- تجددگرایی غرب گرا که از ناسیونالیسم باستان گرا و مدرنیسم نشأت می‌گیرد ۵- دین زدایی و اسلام ستیزی که از نوسازی غرب گرا و ملی گرایی افراطی در گفتمان پهلوی ریشه می‌گیرد (میری، ۱۳۷۸: ۸۱-۷۶؛ مصلی نژاد، ۱۳۸۹: ۱۰۵-۱۰۳؛ سریع القلم، ۱۳۸۶: ۱۴۰-۱۳۷۹).

فرهنگ سیاسی غیر رسمی نیز تحت تأثیر پادگفتمان‌های گفتمان پهلوی که عبارت بودند از پدرسالاری سنتی، سنت گرایی دینی، ملی گرایی - آزادیخواه، جامعه گرایی -

سوسیالیسم و دموکراسی شکل گرفت (بشیریه، ۱۳۸۰: ۷-۶؛ فارسون و مشایخی، ۱۳۷۹: ۲۸-۲۶).

مولفه‌های فرهنگ سیاسی غیر رسمی در دوره پهلوی دوم عبارتند از: ۱- ملت گرایی و وطن دوستی ۲- استقلال طلبی، استعمارستیزی و بیگانه ستیزی ۳- آزادیخواهی و استبداد ستیزی ۴- عدالت خواهی ۵- آرمان خواهی ۶- اسلام گرایی ۷- منجی گرایی (فارسون و مشایخی، ۱۳۷۹: ۱۳۲-۱۱۵؛ بشیریه، ۱۳۸۰: ۲۹-۲۸؛ مصلی نژاد، ۱۳۸۹: ۱۶۷-۱۶۱؛ سینایی و مظفری پور، ۱۳۹۳: ۱۰۸-۱۰۵؛ فرحقی و رحمتی، ۱۳۹۱: ۱۰۴-۹۸).

حاکمیت گفتمان انقلاب اسلامی در اثر چهار عامل در دسترس بودن آسان، وجود کارگزاران خلاق، اعتبار و مقبولیت عمومی و افول و زوال گفتمان پهلویسم در اثر بی قراری و از جاشدگی، باعث تکوین فرهنگ سیاسی متمایزی در نظام جمهوری اسلامی شد. گفتمان پهلوی با آرمانی نشان دادن عظمت ایران قبل از اسلام و نادیده گرفتن واقعیت‌های تاریخی، آداب و رسوم و سنن ارزشمند ایرانی - اسلامی قابلیت اعتبار خود را از دست داد؛ اسلام زدایی و سنت ستیزی این گفتمان نیز موجب از جاشدگی و افول آن گردید. به گونه‌ای که گفتمان انقلاب اسلامی توانست با دال مرکزی اسلام شیعی استیلا یابد (رجبی، ۱۳۷۴: ۳۶). در شرایط از جاشدگی و بی قراری گفتمان پهلوی، اسطوره‌ها حوزه و آزادی عمل پیدا کرده و رهبران و کارگزاران سیاسی مانند امام خمینی، شخصیت‌های سیاسی و جریان‌های سیاسی با بسیج توده‌ها گفتمان اسلامی را هژمونیک ساختند (حقیقت، ۱۳۷۷؛ حسینی زاده، ۱۳۸۳: ۳۲). در وضعیت بحران و بی نظمی ناشی از انقلاب، گفتمان انقلاب اسلامی توانست با استفاده از مساجد، روحانیون و ارتباط با توده مردم نظمی جدید را به مردم ارائه دهد و به قابلیت دسترسی دست یابد. انقلاب اسلامی با واسازی اندیشه‌های سنتی - محافظه کارانه و طرح مجدد مفهوم انقلاب در منظومه فکری شیعه، گفتمان جدیدی را براساس زمینه‌های اعتقادی بنیان نهاد که چون برآمده از خواستی همگانی و عام بود قابلیت اعتبار یافت. در واقع هنر امام خمینی، درک جوانب و ابعاد هویت ساز در ایران و انتقال این مفاهیم و واژه گان از حاشیه به مرکز کنش سیاسی - اجتماعی بود (نظری و سازمند، ۱۳۸۷: ۱۲۱).

بنابراین، در انقلاب اسلامی، اسلام سیاسی با خوانش شیعی احیا شد و تمام عناصر و مولفه‌های گفتمان انقلاب اسلامی براساس اسلامی سیاسی شیعی شکل گرفت. مهم‌ترین

عناصر و مولفه‌های گفتمان انقلاب اسلامی عبارتند از: اسلام‌مداری، آرمان‌خواهی، مردم‌سالاری اسلامی، استبداد ستیزی و آزادیخواهی، عدالت‌طلبی، و استقلال‌طلبی و سلطه ستیزی (خواجه سروی، ۱۳۸۹: ۳۳۸-۳۳۳؛ دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۵: ۱۳۲).

از آنجا که هر گفتمان، مولفه‌های فرهنگ سیاسی متناظر با خود را در بردارد، گفتمان انقلاب اسلامی نیز فرهنگ سیاسی خاص خود را ایجاد می‌کند. به گونه‌ای که مولفه‌های این فرهنگ سیاسی را نسبت به فرهنگ سیاسی متناظر با گفتمان پهلوی متفاوت است. این تغییر گاهی در جایگزینی عنصری، با عنصر دیگر تعریف می‌شود و گاهی به صورت تغییر اولویت و کانونیت آن تجلی می‌یابد و تحول معنایی و محتوایی و ارزشی را شامل می‌شود. براساس ماهیت و دقایق گفتمان انقلاب اسلامی، عناصر بنیادین فرهنگ سیاسی برآمده از آن در نظام جمهوری اسلامی ایران را در این موارد می‌توان تلخیص و تبیین کرد: اسلام‌گرایی، آرمان‌گرایی، آزادیخواهی، ملت‌گرایی، مردم‌سالاری / مردم‌گرایی، استقلال‌طلبی / سلطه‌ستیزی، عدالت‌خواهی، مشارکت سیاسی، بی‌اعتمادی سیاسی، منجی‌گرایی (اکوانی و منصورخانی، ۱۳۹۵: ۱۹-۱؛ مقصودی و راهبر، ۱۳۹۴: ۲۲۲-۲۱۸). مقایسه فرهنگ سیاسی ایران در قبل و بعد از انقلاب اسلامی بیانگر آن است که از یک سو بعضی از عناصر آن تغییر کرده است؛ از سوی دیگر، برخی از عناصر آن نیز که تداوم یافته است دستخوش تغییر و تحول معنایی و مکانی شده است. از این رو، تحول از فرهنگ سیاسی پهلوی به فرهنگ سیاسی انقلاب اسلامی صورت گرفته است.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، خرده‌گفتمان‌های آرمان‌گرایی یا چپ اسلامی سنتی، عمل‌گرایی یا راست مدرن اسلامی، اصلاح‌طلبی یا چپ مدرن اسلامی، اصول‌گرایی به عنوان تلفیق راست سنتی و چپ سنتی اسلامی، و اعتدال‌گرایی به عنوان تلفیق راست مدرن و چپ مدرن اسلامی شکل گرفتند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۳). ظهور این خرده‌گفتمان‌ها در درون ابرگفتمان انقلاب اسلامی حاکی از تحول درون‌گفتمانی در گفتمان انقلاب اسلامی در نظام جمهوری اسلامی ایران است. به گونه‌ای که عناصر گفتمان انقلاب اسلامی در هریک از این خرده‌گفتمان‌ها، در اثر مفصل‌بندی متفاوت، مدلول و اولویت یکسانی ندارند و از یکدیگر متمایز می‌شوند.

تکوین این خرده‌گفتمان‌ها به معنای تکوین خرده‌فرهنگ‌های سیاسی در ایران پس از انقلاب اسلامی است. اگرچه عناصر دهگانه فرهنگ سیاسی انقلاب اسلامی در این خرده

فرهنگ‌ها مشترک است اما معنا و مدلول آنها متفاوت است. این امر به معنای تحول در فرهنگ سیاسی انقلاب اسلامی در نظام جمهوری اسلامی است. همچنین، با توجه به اینکه فرهنگ سیاسی ایران در جمهوری اسلامی چندپاره و چند لایه است، یک خرده فرهنگ سیاسی را نمی‌توان به همه ایرانیان تعمیم و تسری داد. بلکه هریک از این خرده فرهنگ‌های سیاسی پایگاه اجتماعی، طبقاتی و سیاسی متفاوتی دارند. اما عناصر مشترک در همه فرهنگ‌ها و خرده فرهنگ‌های سیاسی رایج در بین ایرانیان را باید مولفه‌های بنیادین آن به شمار آورد.

### نتیجه‌گیری

باتوجه به سوال و فرضیه اصلی، مبنی بر چیستی و چگونگی فرهنگ سیاسی به مثابه گفتمان، مهم‌ترین یافته‌های این مقاله در مورد تحول فرهنگ سیاسی ایران را در این موارد می‌توان خلاصه کرد. اول، فرهنگ سیاسی ایران پدیده‌ای پویا و سیال است که، به رغم تداوم، همواره در حال شدن و دگرگونی است. در چارچوب رهیافت‌های نظری متعارف، عموماً تغییر و تحولات ماهوی و کلیت این فرهنگ سیاسی به عنوان یک ساختار اجتماعی قابل تحلیل است، اما دگرگونی و دگردیسی درونی آن را نمی‌توان به خوبی تبیین کرد. به بیان دیگر، تغییر و تحول فرهنگ سیاسی ایران در نسبت با عوامل و شرایط بیرون از آن توصیف و تبیین می‌شود، ولی سازوکارهای تحول درونی آن و شکل‌گیری خرده فرهنگ‌های سیاسی در درون آن با محدودیت مواجه می‌شود. در حالی که در چارچوب نظریه تحلیل گفتمان تغییر و تحول فرهنگ سیاسی ایرانیان در هر دو بعد و سطح قابل تبیین است.

دوم، و فراتر از این، تغییر و تحول فرهنگ سیاسی ایران صرفاً برحسب تغییر ماهوی و اصول حاکم و عناصر بنیادی آن تعریف نمی‌شود. بلکه بسیاری از مواقع تحول این فرهنگ سیاسی به صورت مفصل بندی‌های متفاوت دال‌ها و معنایابی آن تجلی می‌یابد. برای نمونه، ملت‌گرایی در هر دو فرهنگ سیاسی پهلوی و اسلام‌گرا وجود دارد اما معنا و مدلول آن کاملاً متفاوت است که این دو را از هم متمایز می‌سازد. مهم‌تر از این، وجود عناصر مشترک در خرده فرهنگ‌های سیاسی در درون فرهنگ سیاسی کلان اسلام‌گرا در جمهوری اسلامی ایران، حاکی از یکسانی آنها نیست؛ چون ممکن است در اثر مفصل بندی متفاوت و همنشینی متمایز آنها در هریک از این خرده فرهنگ‌ها معنا و مدلول متفاوتی

داشته باشد. از این رو، تحول محتوایی و معنایی عناصر در درون فرهنگ سیاسی ایرانیان و خرده فرهنگ‌های آن را نیز باید در نظر گرفت و تبیین کرد.

سوم، تحول فرهنگ سیاسی ایران در فرایند تعامل متقابل و رابطه قوام بخشی متقابل ساختار (فرهنگ سیاسی) و کارگزار (قائلین و عاملین به فرهنگ سیاسی) رخ می‌دهد. از این رو، برای تحلیل تحول این فرهنگ سیاسی، رهیافت نظری مناسب و مطلوب است که بتوان این رابطه دیالکتیکی را در آن تبیین کرد. نظریه تحلیل انتقادی گفتمان این امکان را فراهم می‌سازد که چگونگی تولید و باز تولید فرهنگ سیاسی ایرانیان و خرده فرهنگ‌های آن تحلیل شود. به ویژه آنکه در این مقاله، خرده فرهنگ‌های مختلف برآمده از گفتمان‌ها و خرده گفتمان‌های مختلف به مثابه فرهنگ بخش‌هایی از ایرانیان تلقی می‌شود که براساس آن رفتار می‌کنند. به گونه‌ای که فرهنگ سیاسی به مثابه نظام معنایی است که گروهی در آن می‌اندیشند و رفتار می‌کنند. از این رو، وجود هر گفتمانی که فرهنگ سیاسی خاصی در آن تولید و باز تولید می‌شود حاکی از فرهنگ سیاسی گروهی از ایرانیان است که در آن می‌اندیشند و عمل می‌کنند.

## منابع و مآخذ:

- اکوانی، حمداله و منصورخانی، زینب شکوه (۱۳۹۵) مردم‌سالاری دینی در گفتمان اسلام سیاسی؛ بررسی اندیشه امام خمینی (ره) و ابوالاعلی مورودی، **پژوهشنامه انقلاب اسلامی**، سال ششم، شماره ۱۹، تابستان.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۸) ایدئولوژی و فرهنگ سیاسی گروه‌های حاکم در دوره پهلوی، **نقد و نظر**، شماره ۸ و ۷.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۰) **دیپلاچ‌ای بر جامعه شناسی سیاسی ایران: دوره جمهوری اسلامی**، تهران: نشر نگاه معاصر.
- بیگدلی، علی (۱۳۸۵) اندیشه‌های ملیت‌پرستی در دوره پهلوی اول، **مجله زمانه**، شماره ۵۲، دیماه.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۷) غربیت و هویت: شکل‌گیری گفتمان انقلابی در ایران، **پژوهشنامه متین**، شماره ۱، زمستان.
- حسینی زاده، محمد علی (۱۳۸۳) نظریه گفتمان و تحلیل سیاسی، **فصلنامه علوم سیاسی**، شماره ۲۸، زمستان.
- حقیقت، سید صادق (۱۳۸۷) **روش‌شناسی علوم سیاسی**، قم: سازمان انتشارات دانشگاه مفید.
- خرمشاد، محمد باقر و همکاران (۱۳۹۳) **بازتاب‌های انقلاب اسلامی ایران**، چاپ دوم، تهران: انتشارات سمت.
- خواجه سروی، غلامرضا (۱۳۸۶) فراز و فرود گفتمان عدالت در جمهوری اسلامی ایران، **دو فصلنامه دانش سیاسی**، سال سوم، شماره ۶، پاییز و زمستان.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۹۳) **چرخه گفتمانی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران**: از دولت بازرگان تا دولت روحانی، تهران: نشر مخاطب.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۹۵) **سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: سمت.
- ربانی، علی و شایگان فرد، فرهاد (۱۳۸۹) فرهنگ سیاسی ایران و مؤلفه‌هایش، **فصلنامه سیاست**، دوره ۴۰، شماره ۴، زمستان.
- رجبی، محمدحسین (۱۳۷۴) **زندگی سیاسی امام خمینی**، ج ۴، تهران: قبله.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۶) **فرهنگ سیاسی ایران**، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی
- سلطانی، سیدعلی اصغر (۱۳۸۳) تحلیل گفتمان به مثابه نظریه و روش، **فصلنامه علوم سیاسی**، شماره ۲۸.
- سینایی، وحید و مظفری‌پور، زهرا (۱۳۹۲) درآمد‌های نفتی، بازتولید فرهنگ سیاسی تبعی و اقتدارگرایی در ایران، ۱۳۵۷-۱۳۳۶، **پژوهشنامه علوم سیاسی**، سال نهم، شماره اول، زمستان.
- عاملی، محمد و حاضری علی محمد (۱۳۸۶) چرخش فرهنگی در قلمرو مطالعات انقلاب‌های اجتماعی با تأکید بر انقلاب اسلامی، **نامه علوم اجتماعی**، شماره ۳۲، زمستان.
- فارسون، سمیع و مشایخی، مهرداد (۱۳۷۹) **فرهنگ سیاسی در جمهوری اسلامی ایران**، ترجمه معصومه خالقی، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- فرحقیقی، رضا و رحمتی، انشاء... (۱۳۹۱) هزاره اندیشی در ادیان باستان و نظریه ادوار نوبت اخوان الصغیاء، **دو فصلنامه پژوهشنامه ادیان**، سال ششم، شماره دوازدهم، پاییز و زمستان.
- فرکلاف، نورمن (۱۳۸۹) **تحلیل انتقادی گفتمان**، ترجمه شایسته پیران و دیگران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها، چاپ سوم.
- فولر، گراهام (۱۳۷۳) **قبله عالم ژئوپولیتیک ایران**، ترجمه عباس مخیر، تهران: امیرکبیر
- کشاورز، عباس (۱۳۷۵) درآمدی بر فرهنگ سیاسی در ایران، **فصلنامه نقد و نظر**، سال دوم، شماره سوم و چهارم.
- کسرائی، محمد سالار، پوزش شیرازی، علی (۱۳۸۸) نظریه گفتمان لاکلا و موف، ابزاری کارآمد در فهم و تبیین پدیده‌های سیاسی، **فصلنامه سیاست**، دوره ۳۹، شماره ۳، پاییز.
- مصلی نژاد، عباس (۱۳۸۹) **فرهنگ سیاسی ایران**، تهران: فرهنگ صبا.
- مقصودی، مجتبی و راهبر، اهورا (۱۳۹۴) نگرش انتقادی از درون به اصلاح طلبی در جمهوری اسلامی ایران؛ درس‌هایی برای مصالحه، **پژوهشنامه علوم سیاسی**، سال یازدهم، شماره اول، زمستان.
- میری، سیداحمد (۱۳۷۸) تأثیر ساختار نظام سیاسی بر فرهنگ سیاسی مردم ایران، با تأکید بر سال‌های ۱۳۵۷ - ۱۳۳۲، **اطلاعات سیاسی - اقتصادی**، شماره ۱۴۰ - ۱۳۹، فروردین و اردیبهشت.
- نظری، علی اشرف و سازمند، بهاره (۱۳۸۷) **گفتمان هویت و انقلاب اسلامی ایران**، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- Almond, Gabriel and Verba, Sidney, (1963) **The Civic Culture: Political Attitudes and Democracy in Five Nations**, Princeton: Princeton University Press.
- Barker, Chris and Galasinski, Dariusz (2001) **Cultural Studies and Discourse Analysis: A Dialogue on Language and Identity**, London: Sage.
- Bennett, Milton, J. (1998) Intercultural communication: A current perspective. In Milton J. Bennett, Ed., **Basic concepts of intercultural communication: Selected readings**, Yarmouth, ME: Intercultural Press.
- Derrida, Jacques, 1976, **Of Grammatology**, Baltimore, MD: Johns Hopkins University Press.
- Farhang, Mansour (1992) **Iran and the Prism of Political Culture**, in Farsoun, Samih K. and Mashayekhi, Mehrdad, eds., 1992, **Iran: Political Culture in Islamic Republic**, London and New York: Routledge.
- Foucault, Michel (1991) **Governmentality**, in: Graham Burchell, Colin Gordon, & Peter Miller (eds.), **The Foucault Effect: Studies in**

Governmentality, Hemel Hempstead: Harvester Wheatsheaf.

-Fuchs, Stephen (1999) **Against Essentialism: A Theory of Culture and Society**, Cambridge, MA: Harvard University Press.

-Jorgensen, Marianne and Phillips, Louise (2002) **Discourse Analysis as Theory and Method**, London: Sage.

-Laclau, Ernesto and Mouffe, Chantal (2001) **Hegemony and Socialist Strategy: Towards a radical democratic Politics**, 2 nd edn. London: Verso.

-Mirsepasi, Ali (2010) **Democracy in Modern Iran: Islam, Culture and Political Change**, New York and London: New York University Press.

Williams, Raymond (1998) The Analysis of Culture, in John Storey, **Cultural Theory and Popular Culture**, Georgia: the University of Georgia Press.